

بهتازہ آندا

فروشی ہا / ۴

یک عدد
بہترین دوست
به فروتنن می رسد

ہویا
Hoopa



کتابی دیگر از:

برنده‌ی جایزه‌ی کشتی بخار



فروشی‌ها/۴

یک عدد بهترین دوست به فروتن می‌رسد

کاره سانتوس

تصویرگر: آندرس گرو

مترجم: سعید متین

تقدیم به بهترین دوستان



تقدیم به بهترین دوستانم؛
آزاده

سعید متین



۱

آیا برگشتن به مدرسه بعد از تعطیلات

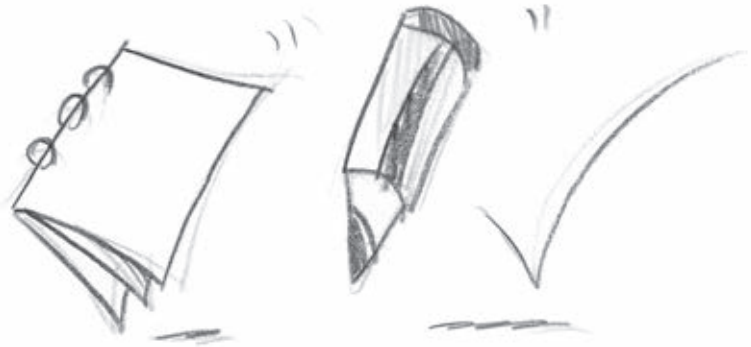
جالب است؟

فهمیدن اینکه سال جدید تحصیلی کی شروع شده، خیلی آسان است:

۱. خیابان‌ها پر از دخترها و پسرهایی می‌شود که کوله‌پشتی نو و صورت‌های خوابالود دارند.

۲. بزرگ‌ترها یک‌دفعه به‌نظر خیلی آرام‌تر می‌رسند.

۳. همه دوست دارند برایت تعریف کنند که تابستان چه کار کرده‌اند.





همه‌ی مادرهایی که می‌شناسم طرفدار مارتین گالان هستند. به‌خصوص دوست دارند بدانند در زندگی خصوصی‌اش چه خبر است؛ چون مارتین گالان هر سال حدود بیست بار می‌رود خواستگاری. آخرین کسی که رفت خواستگاری‌اش، آن مدل اوکراینی خیلی قدبلند و خیلی بور بود که به‌خاطر تبلیغ هندوانه و طالبی توی تلویزیون مشهور شده بود. اسمش «تاتیانا تیکیسمیکیس^۱» بود. چند هفته عکس‌های پدر نورا کنار تاتیانا تیکیسمیکیس توی همه‌ی مجله‌ها و روزنامه‌ها و اخبار دنیا بود. آن‌ها می‌رفتند بیرون تا درباره‌ی ازدواج با هم حرف بزنند. انگار همه دوست داشتند از شان عکس بگیرند؛ وقتی آن‌ها را می‌دیدند که در رستوران مشهوری شام می‌خورند، یا وقتی کنار ساحلی که نخل دارد بستنی می‌خورند یا وقتی توی فروشگاه‌های عجیب خیابان پنجم نیویورک قدم می‌زنند. از همه

برای کسانی که او را نمی‌شناسند بگویم که نورا بهترین دوست من است. در ضمن باهوش‌ترین و تودل‌بروترین دختر دنیا هم هست. وقتی کوچک بود مادرش او را گذاشت و رفت. پدرش مجری بسیار معروف تلویزیون، مارتین گالان^۱ است که الان در شبکه‌ی کوتره تی‌وی^۲ با مسابقه‌ی «مرغ و خروس، بخوان یا بسوز» به موفقیت دیگری رسیده است. توی کلاس ما هیچ‌کس نیست که حتی یک هفته این برنامه را از دست بدهد؛ مخصوصاً آخرش را که اعضای هیأت داوران، خیلی عصبانی به سمت شرکت‌کننده‌هایی که بدتر از همه آواز خوانده‌اند، تخم‌مرغ گندیده پرتاب می‌کنند و با دادوهوار به آن‌ها بدوبیراه می‌گویند. چه باحال! شرکت‌کننده‌های بیچاره آخرش آن قدر چرب‌و‌چیلی و کروکتیف می‌شوند که انگار افتاده‌اند توی آشغال‌دانی. حال آدم به هم می‌خورد.

1. Martín Galán

۲. Cutre TV: Cutre به معنی بی‌کیفیت است. م.

1. Tatiana Tiquismiquis

بدتر این بود که بعدش با هم دعوایشان شد و قضیه‌ی دعوا را هم توی همه‌ی مجله‌ها نوشتند.

دعوا موقع خوردن شام صمیمانه‌ای در یک رستوران خیلی گران در آخرین طبقه‌ی برج ایفل اتفاق افتاد. تاتیانا از دست مارتین گالان حرصش گرفت و یکی‌دو تا تخم‌مرغ عسلی با سوسیس پرت کرد روی سروکله‌ی او. خبرنگارها از مارتین گالان با موهای بی‌تخم‌مرغ روی آن ماسیده بود و سوسیسی که از گوش چپش آویزان بود، عکس گرفتند. این برای مارتین



گالان مشهور از خودراضی و فوق‌العاده خوش‌تیپ که همیشه به سرووضع و آرایش موهایش می‌رسید، خیلی سنگین تمام شد. مثل گوجه قرمز شد و شروع کرد از توی سبد به سمت تاتیانا نان پرت کردن. نان‌ها همه‌جور طعمی داشتند: پنیر، زیتون، گردو و ... تکه‌های نان مثل خمپاره‌های گرم، مستقیم به سمت دماغ تاتیانا پرتاب می‌شد. دختر جوان از پله‌ها پا به فرار گذاشت (توی برج ایفل صدها راه‌پله هست) و تا وقتی به خیابان رسید یک‌بند دوید. مارتین و تاتیانا دیگر هم را ندیدند.

مارتین گالان را کارد می‌زدی خونش در نمی‌آمد، تا اینکه بالاخره یک بابایی پیدا شد و شامپوی مخصوص مارتین را برایش آورد و او توانست موهایش را که حسابی با تخم‌مرغ و روغن چرب‌و‌چیلی شده بود، بشوید. آن‌قدر عصبانی بود که همان‌جا به خبرنگارها گفت نمی‌خواهد هیچ‌چیز درباره‌ی دختری که غذا پرت می‌کند، بداند. همه به او حق دادند، من هم همین‌طور. آدم که غذا را پرت نمی‌کند، این را مادرم می‌گوید، آن هم روی سر خواستگارش.



دنیای
نورا پا در هواست.
پدرش بیکار شده و به خانه
برگشته و می‌خواهد پدر کاملی بشود.
نورا باید برای پدرش کاری دست‌وپا کند،
آن هم خیلی زود. دوستش اسکار در
ابداع نقشه‌های نبوغ‌آمیز، استاد است.
ولی چه‌جوری باید برای مجری‌های
تلویزیون کار پیدا کرد؟



اگر از خواندن
«یک عدد بهترین دوست
به فروش می‌رسد»
لذت برده‌ای، کتاب‌های دیگر
این مجموعه را از دست نده.



اسکار
دیگر تحمل برادر کوچکش
را ندارد. بچی قضیه این است که
نورا برای گذراندن تابستان به نیویورک
رفته و بدون او، اسکار نمی‌داند مشکل را
چطور حل کند. ولی دوستان خوب، همیشه کنار
آدم هستند. راه حل این مشکل هم از طریق
ایمیل پیدا می‌شود: اسکار باید نخودی را با
برادر یا خواهر دیگری عوض کند. فکر
فوق‌العاده‌ای است؛ ولی ... آیا این
فکر جواب می‌دهد؟

اسکار
مادرسی‌وهشت‌ساله‌اش
را می‌فروشد. زنی تقریباً
خوش‌قیافه، با محبت و دارای صدایی
دلنشین که رفتن به شهر بازی را دوست
دارد، یک‌عالمه قصه بلد است و تقریباً
هیچ‌وقت آدم را دعوا نمی‌کند.
پس چرا او را می‌فروشد؟ چون اسکار فکر
می‌کند از وقتی نخودی به دنیا آمده،
مادرش دیگر او را دوست
ندارد.



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با بسیاری از ناشران بین‌المللی از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کرم استفاده می‌کند، چرا که نور را کمتر منعکس می‌کنند و چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود. سبک‌تر از کاغذهای دیگرند و جابه‌جایی کتاب آسان‌تر می‌شود. و مهم‌تر اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر